
آئین نیاکان
پیامبر اسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

آئین نیاکان پیامبر اسلام

نویسنده:

مجله حوزه

ناشر چاپی:

مجله حوزه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آئین نیاکان پیامبر اسلام

مشخصات کتاب

نویسنده : مجله حوزه

ناشر : مجله حوزه

مقدمه

آشنائی با آئین پیامبر (ص) پیش از برانگیختگی به رسالت، در گروه این است که وضع آئین نیاکان و برخی از اعمال او، روشن گردد، زیرا معمولاً ایمان و توحید و یا ضلالت و گمراهی کودک، شاخه‌ای از درختی است که در دل خانه می‌روید و شاخ و برگ می‌کشد، اگر ایمان و توحید شخصیتهائی مانند «عبدالمطلب» و «ابوطالب» و «والدین پیامبر (ص)» به روشنی ثابت گردد، شک و تردید در ایمان پیامبر (ص) قبل از بعثت و گرایش او به آئین توحید، وسوسه‌ای بیش نخواهد بود.ما برای اینکه پیرامون این موضوع به صورت مستدل و مبسوط سخن گفته باشیم نخست وضع آئین نیاکان و اعضا بیت هاشمی را تشریح می‌نمائیم و سپس به تبیین وضع آئین رسول گرامی پیش از بعثت می‌پردازیم.نخست پیرامون آئین «عبدالمطلب»، «ابوطالب»، «عبدالله»پدر پیامبر (ص)، و «آمنه» مادر گرامی رسول الله سخن می گوئیم. اینک تفصیل گفتار پیرامون شخصیتهای چهارگانه:

ایمان عبدالمطلب

اشاره

مقصود از «ایمان» در این بحث، اعتقاد به خدا و اذعان به وجود او نیست، زیرا قاطبه عرب به جز انگشت شماری از آنان، به وجود خالق یکتا معتقد بودند، و اعتقاد به خدا جز فرهنگ رسمی عرب به شمار می‌رفت که از ابراهیم (ع) به یادگار مانده بود، بلکه مقصود از آن یکتاپرستی و پرهیز از پرستش اصنام و بت‌ها است که اکثریت قریب به اتفاق عرب را فرا گرفته بود، و جز افراد معدودی از «اصناف» همگان «بت» را می‌پرستیدند، ولی سران بیت‌هاشمی از این پلیدی به دور بودند هر چند برخی از آنان از وضع محیط متأثر بوده و افرادی در آن بیت مانند «ابولهب» از آن دفاع می کردند، ولی در اخلاص و توحید عبدالمطلب در یکتاپرستی کافی است که به سخنان مورخان درباره او گوش فرا دهیم.۱- یعقوبی تاریخ نگار قرن سوم می‌نویسد:نیای پیامبر (ص) «عبدالمطلب»، پرستش بتان را ترک گفت، و توحید در عبادت را پیشه خود ساخت، و به نذر خود در راه خدا وفا نمود و سنتهائی را پی‌ریزی کرد که وحی الهی اکثر آنها را تصویب نمود آنگاه به سنتهایی که نیای پیامبر پی‌ریزی کرده بود اشاره می کند.۲- در حمله «ابراهه» به سرزمین مکه به قصد تخریب خانه خدا، توحید و یکتاپرستی «عبدالمطلب» و روگردانی او از «بتان» قریش، به خوبی دیده می‌شود او وقتی از تصمیم ابرهه آگاه شد، و گزارش رسید که شتران او را سپاه پیل به یغما برده است، یک سره به اردوگاه «ابرهه» رفت و مورد تجلیل و احترام او قرار گرفت، تنها چیزی که از او درخواست کرد این بود که دستور دهد اموال به غارت رفته او را، بازگردانند.«ابرهه» از درخواست کوچک او در برابر تصمیم خطرناکی که او نسبت به تخریب کعبه نموده بود، در شگفت فرو رفت، و گفت من از درخواست ناچیز تو در شگفتم من آمده‌ام خانه‌ای را ویران کنم که مایه افتخار قبیله و نیاکان تو است ولی تو سخن از شترهائی که به غارت رفته می‌رانی چه بهتر بود که از من درخواست می کردی تا از این کار صرف نظر کنم.«عبدالمطلب» با چهره باز و قلبی مطمئن گفت: من صاحب شترم و برای مطالبه آن آمده‌ام خانه نیز صاحبی دارد، که از آن حفاظت می کند ابرهه

گفت چیزی نمی‌تواند مانع از تصمیم من گردد این سخن را بگفت فوراً دستور داد که شتران او را بازگردانند او نیز پس از تحویل، همه را نذر کعبه کرد، و در حرم رها نمود که هر نوع دست درازی به آنها، مایه ظهور خشم الهی گردد آنگاه به سوی قریش آمد و همگان را از تصمیم ابرهه آگاه ساخت، سپس یک سره به سوی کعبه رفت و حلقه باب کعبه را با گروهی از قریش به دست گرفت و به مناجات با خدای خود پرداخت و در ضمن گفتگوی خود با خدا، چنین گفت: پروردگارا! به جز تو به کسی امیدی ندارم، آنان را از حریم خانه خود بازدار، دشمن خانه تو، دشمن تو است، آنان را از تخریب جلوگری نما!اگر نیای پیامبر یک فرد بت پرست بود در این لحظات حساس باید بسان دیگر مشرکان به بتان کعبه پناه ببرد، و دست حاجت به سوی آنها دراز نماید.۳- در یکی از سالها، که آسمان از ریزش باران بخل می‌ورزید، در چنین شرائطی قریش حضور «عبدالمطلب» رسیدند و همگان بر فراز کوه «ابی قبیس» قرار گرفتند نیای پیامبر او را در حالی که آن روز کودکی بیش نبود همراه خود به کوه آورد و با خدای خود چنین راز و نیاز کرد:خداوندا این افراد بندگان و کنیزان و کودکان آنها هستند، تو از وضع آنان و خشک سالیهای پی‌درپی آگاه هستی، پروردگارا دامها نبود شده چیزی نمانده که نفوس نیز هلاک شوند، خدای قطحی را به فراخی تبدیل بفرما، او در حالی که با خدای خود سخن می‌گفت ناگهان رحمت حق فرود آمد، بیابانها و گودالها را پر آب نمود. در این مورد سرایندگان اشعاری عبدالمطلب سروره‌اند که یک بیت آن را می‌نگاریم:«مبارک الاسم یستسقی الغمام به ما فی الانام له عدل ولا خطر«نام مبارک، نامی که به وسیله او از ابر آسمان، باران طلبیده می‌شود در میان مردم برای او لنگه و همتائی نیست».در این مورد ابوطالب قصیده‌ای که در سیره حلبی و غیره نقل شده است.۴- شهرستانی در ملل و نحل سرگذشت «استسقأ» عبدالمطلب را روشنتر نقل می‌کند و می‌گوید: دو سال گذشت قطره‌ای باران از آسمان مکه به سرزمین آن فرود نیامد، وی به ابوطالب دستور داد که فرزند او را «محمد» که در آن روزها کودک شیرخواری بیش نبود حاضر کند، او نوه خویش را روی دست گرفت و رو به کعبه ایستاد، و گفت خدایا به حق این کودک ما را از باران رحمت خود سیراب نما.این جمله‌ها را می‌گفت در حالی که نوه خود را به سمت بالا می‌انداخت، و می‌گرفت، دعای او به هدف اجابت رسید، و چیزی نگذشت که باران رحمت به شدت بارید تا آنجا که ترسیدند که به مسجد الحرام آسیبی وارد شود.سپس می‌نویسد: او در پرتو این نور (محمد) فرزندان خود را به اخلاقی نیک و روشهای ستوده دستور می‌داد، و می‌گفت پس از این جهان سرای دیگری است که در آنجا نیکوکاران به پاداش کار خود و بدکاران به کیفر اعمال خود خواهند رسید.۵- در سایه اختلافی که میان او و قریش پس از حفر چاه زمزم رخ داد، قریش برای رفع اختلاف تصمیم گرفتند که همراه عبدالمطلب به کاهنی که در جانب شام زندگی می‌کرد، مراجعه کنند در نیمه راه، عطش بر آنان غلبه کرد و همگی در آستان مرگ قرار گرفتند، در این موقع تصویب شد که هر فردی از آنان برای خود گودالی به عنوان قبر بکند، که اگر مرگ او فرا رسد کسی که در کنار او است او را در گودال دفن کند و بدین صورت همگی جز آخرین نفر، در زیر خاک قرار گیرند و طعمه درندگان نشوند. هر فردی برای خود قبری کند و در انتظار فرا رسیدن مرگ خود نشست و همگی در این حالت به سر می‌بردند که ناگهان «عبدالمطلب» گفت برخیزید در این بیابان گشت بزنیم شاید برآبی دست یابیم زیرا دراز کشیدن و در انتظار مرگ نشستن جز ناتوانی، چیزی نیست، گشت زنی آغاز گردید، افراد در اطراف بیابان پراکنده شدند، ناگهان آبی از زیر پای شتر عبدالمطلب فوران کرد «عبدالمطلب» و یاران او تکبیر گفتند و با شادی و خرسندی خاصی از آن نوشیدند و ظرفها را پر کرده و در همان نقطه از مخاصمه با عبدالمطلب دست برداشتند و گفتند:خدائی که در این بیابان ترا با این آب زلال سیراب کرده همان خدا نیز زمزم را در اختیار تو نهاده است لازم است همگی به مکه بازگردیم و سرپرستی «سقایت حجاج» را بر عهده بگیری.۶- ام ایمن می‌گوید «سرپرستی محمد» - پس از بازگشت از صحرا - بر عهده من بود، روزی از او غفلت کردم ناگهان «عبدالمطلب» را بر بالین خود دیدم و به من گفت من فرزندم را در نقطه‌ای به نام «سدره» یافتم مبادا از او غفلت ورزی، اهل کتاب می‌گویند او پیامبر این امت است و من از شر آنان نسبت به او در امام نیستم. ام ایمن افزود:عبدالمطلب غذائی صرف نمی‌کرد مگر اینکه می‌گفت: فرزندم را حاضر کنید و او را

گـاهی در کنـار خود و گـاهی روی زانوی می‌نشانـد و در همه چیز او را بر خود مقـدم می‌داشت.۷- او به هنگـام مرگ، حکومت و امور مربوط به کعبه را به فرزنـد خود «زبیر» و سـقایت زمرم و سـرپرستی پیامبر را به فرزنـد دیگرش «ابوطالب» واگـذار کرد و وجود محمد را در خانواده خویش شـرف عظیم نامید و اشـعاری به هنگام مرگ سـروده که مضمون آن تأکید بر سعی و کوشش در حفظ پیامبر (ص) از گزنـد دشـمنان می باشـد.با توجه به این قضایا و نظایر آن در تاریخ، دیگر نباید در ایمان عبدالمطلب و توحید و یکتا پرستی او، شک و تردیـد نمود، مردی که پیوسـته مورد عنایت گسترده الهی می‌باشـد، محال است گرد بت بگردد، از عبادت خدای یکتـا روی گردانـد و به مخلـوق چوبین و آهنین او متوسـل گردد.پس از درگـذشت پیـامبر گرامی و مطرح شـدن خلافـت عـترت و پیـدایش محدثان عثمانی که پیوسـته در پائین آوردن مقام علی و فرزندان او کوشـش می‌نمودند، خصوصـیات زندگی نیاکان پیامبر (ص) را به دست فراموشی سپرده زیرا نقل هر نوع رویدادی که از کرامت و فضیلت این بیت حکایت می کرد مایه سرفرازی امام بود از این جهت، غرض ورزیهـا و یا خوف و ترس سـبب شـد که این بخش از زنـدگی بیت نبوی به صورت بسـیار کم رنگ در تاریخ مطرح گردد و این مقدار کمی که نقل گردیده در پرتو الطاف الهی از گزند دشمنان مصون مانده است.

ایمان ابوطالب پیش از بعثت

اشاره

سیـاست گـذاران حکومتهـای وقت، از ترس اینکه مبادا فضـیلتی در حق امام علی (ع) به نام «ایمان پـدر بزرگوار» او به نبوت پیامبر، ثابت گردد، سـعی و تلاش نموده‌انـد که او را یک فرد غیر مؤمن قلمداد کنند، و اگر یک دهم شواهدی که بر ایمان ابوطالب وجود دارد، دربـاره یـک فرد بی طرف وجود داشت، همگان به ایمان او اذعان پیـدا می‌کردنـد و او را صـحابی عادل، و جانباز و فـداکار، معرفی می‌نمودنـد ولی چون این دلائل انبوه درباره والد امیرمؤمنان علی (ع) است پرده‌های ضـخیم تعصب مانع از آن شده است که سیمـای واقع به نحوی که هست مشاهـده گردد از آنجـا که دربـاره ایمان او کتابها و رساله‌های فراوان نوشـته شـده است و ما نیز در کتـاب «فروغ ابـدیت» به گونه‌ای گسـترده سـخن گفته‌ایم، از این جهت در این مورد به فشـرده گوئی پرداخته و به انـدکی از دلاـئل روشن اشاره می‌نمائیم و مجموع دلائل خود را درباره ایمان او به پیش از بعثت و یا پس از آن در دو بخش مطرح می کنیم:

یکتا پرستی ابوطالب پیش از بعثت

۱- توسـل بـه پیـامبر (ص) در طلـب رحمـت‌پس از درگـذشت عبـدالمطلب، کـه حفـاظت پیـامبر بر عهـده ابوطـالب بـود، بـار دیگر خشکسالی عجیبی مکه و حومه آن را فرا گرفت قریش حضور عموی پیامبر رسیدند و از او درخواست نمودند که برای آنان رحمت بطلبـد او برادرزاده خود را بیرون آورد که بسان خورشـیدی بود که ابرهای سـیاه، از اطراف آن کنار رفته باشـد، و او را روی دسـت گرفت و پشت او را بر دیوار کعبه قرارداد، در حالی که با انگشت خود به او اشاره می کرد، مناجات خود را آغاز نمود و در آسـمان لکه ابری وجود نـداشت، ولی ناگهان دعای او مستجاب شـد از کنار و گوشه، ابرهه گرد آمدند باران شدیدی منطقه را فرا گرفت، بیابانها و آبادیها از باران پر شد ابوطالب بعدها در قصـیده‌ای که در مدح پیامبر سـروده به این واقعه اشاره می کند و قصیده از قصائد معروف است که در کتابهای ادب و حـدیث و تاریخ نقل شـده است چنانکه می‌فرمایـد:«و ابیض یستسـقی الغمام بوجهه ثمال ایتامی عصـمه للاراملسفید روئی که با چهره‌نورانی او باران طلبیده می‌شود، پناهگاه یتیمان و سـرپرست بیوه زنان است.»وی این قصـیده را موقعی که «بنی‌هاشم» همگی در شـعب محصور بودنـد، سـروده و در آن ایمان روشن خود را به پیامبر گرامی و آئین اسـتوار او ابراز داشـته است اگر در زندگی ابوطالب دلیل و گواهی برایمان او جز چنین «استسـقائی» و شعری جز این قصده وجود نداشت کافی بود

که اهل تحقیق، ایمان او را به پیامبر گرامی یک امر مسلم بگیرند.۲- زاهدی او را از تولد فرزندش علی آگاه می‌سازد.یکی از افراد وارسته روزگار که به زهد و عبادت معروف بود، به ابوطالب گفت به من الهام شده است که به همین زودی از صلب تو فرزندی که ولی خدا می‌باشد، متولد می گردد، وقتی علی (ع) در کعبه دیده به جهان گشود او را در میان مردم از ولادت فرزند خود در خانه خدا مطلع ساخت، سپس ابوطالب وارد کعبه شد و از خدا درخواست کرد که او را در گزینش نام برای نوزاد کمک کند، هاتفی ند در داد و گفت:«ان اسمه فی شامخ العلی علی اشتق من العلی نام او از نام بلند (خداالعلی) گرفته شده و از آن مشتق می‌باشد و اسم او «علی» است ۳- برادر زاده را همراه خود به شام می‌برد.کاروان قریش عازم شام بود، و قرار بود ابوطالب نیز با آن کاروان برای امر بازرگانی به شام برود، تصمیم گرفته بود برادرزاده را در مکه نزد اقوام خود بگذارد، به هنگام حرکت کاروان اشگ در دیدگان برادرزاده حلقه زد و عواطف سرشار عمو را طوفانی ساخت، از این جهت ابوطالب ناچار شد که «محمد» را نیز همراه خود به شام ببرد، و رنج سفر با کودک دوازده ساله را، تحمل کند در این مسافرت ابوطالب از نزدیک احترام بی‌سابقه «راهب فصری» را از برادر زاده خود مشاهد کرد، راهب شام با کمال صراحت گفت او همان پیامبری است که حضرت مسیج و پیش از او موسی بن عمران از طلوع او خبر داده است اگر یهودیان او را شناسائی کنند به قتل می‌رسانند.یک چنین گفتاری از یک راهب بیگانه درباره «محمد» مایه ایمان هر انسانی بی غرض می گردد تا چه رسد به ابوطالب که نسبت به برادرزاده خود سراسر عشق و اخلاص بود.۴- مورد اعتماد عبدالمطلب بوداز همه این مسائل صرف نظر کنیم تاریخ نگاران اتفاق نظر دارند که «عبدالمطلب» ابوطالب را کفیل پیامبر قرار داده بود آیا صحیح است که شخصیتی مانند عبدالمطلب که سرشار از توحید و اخلاص بود برادرزاده خود را که می‌دانست پیامبر آخرلزمان است به یک فرد مشرک و بت‌پرست بسپارد، و مردی را که سرانجام بتها را خواهد شکست در اختیار فردی بگذارد که در برابر بتها سجده و کرنش می‌نماید، عقل و خرد می گوید اگر خط مشترکی معنوی میان او و فرزندش ابوطالب وجود نداشت هرگز عزیز قریش را به چنین انسانی نمی‌سپرد.ابوطالب در اشعار خود به چنین وصیت اشاره کرده و می گوید:راعیت فیه قرابه موصوله و حفظت فیه وصیهٔ الاجداد«درباره محمد پیوند خویشاوندی و سفارش نیاکان را رعایت کردم یعنی اگر درباره او جانبازی و فداکاری می کنم به خاطر سفارشی که از نیاکان درباره حفظ «محمد» به ما رسیده است».این حوادث چهارگانه که همگی پیش از بعثت رخ داده به اضافه دیگر حوادثی که در این مقطع تحقق پذیرفته ما را به ایمان و اخلاص و یکتاپرستی ابوطالب رهبری می کند و شک و شبهه را از دلها می‌زداید اکنون وقت آن رسیده که به دلائل ایمان او به نبوت پیامبر گرامی پس از بعثت اشاره کنیم این دلائل به اندازه‌ای فراوان است که نقل یک دهم آنها برای ما در این صفحات امکان‌پذیر نیست.

ایمان ابوطالب پس از بعثت

هر چند پیرامون ایمان او به برادرزاده خود کتابهای فراوانی نوشته شده و حقیقت به نحو روشن، بازگو شده است ولی مشکل اذعان به ایمان او دو چیز است که یکی علاج‌پذیر و دیگری علاج‌پذیر نیست.علت شک در ایمان برای ساده لوحان این است که چرا او مانند ابوذر و ابن مسعود در مسجد الحرام تظاهر به ایمان ننموده و فقط، سعی خود را مبذول می‌داشت که برادرزاده را از گزند دشمن حفظ کند.در حالی که نکته تردید و یا انکار غیر این گروه این است که او پدر علی امیر مؤمنان است اگر ثابت شود که پدر او یک فرد مؤمن بوده در این صورت گذشته بر اینکه فضیلتی برای او ثابت می‌شود، سبب می گردد که دیگر خلفا از این فضیلت بی‌بهره شوند.اگر جهت نخست از طریق دلائل تاریخی قابل رفع است، ولی جهت دوّم با بحث علمی برطرف نمی گردد، از این لحاظ ما در این جا دلائل ایمان او به نبوت برادرزاده‌اش را می‌نگاریم تا گروه نخست پس از دقت، شک را از دلها، بزدایند همچنانکه از خداوند «مقلب القلوب» خواستاریم، با ولایت تکوینی در دلهای گروه دوم تصرف کند و آنها را برای درک حقیقت آماده سازد و به آنان گوش شنوا و چشم بینا عنایت فرماید. اینک دلائل ایمان ابوطالب:

دلائل سه گانه بر ایمان ابوطالب

اشاره

بهترین و مطمئن‌ترین راه برای کشف خصوصیات روحی یک فرد، دقت در امور سه گانه مربوط به او است:۱- گفتار او در این مورد.۲- رفتار او در این ماجرا.۳- سخنان نزدیکان وی در حق او.ما برای کشف حقیقت هر سه را می‌پیمائیم، سرانجام ببینیم هر سه راه ما را به کجا رهبری می‌کنند.

آثار ادبی که از او به یادگار مانده است (راه اول اثبات ایمان ابوطالب)

ما از میان قصائد طولانی وی، قطعاتی را چند انتخاب می‌نماییم و برای روشن شدن مطلب ترجمه آنها را نیز می‌نگاریم:لیعلم خیار الناس ان محمداً نبیّ کموسی و المسیح بن مریماتانا بهدی مثل ما اتیابه فکل بامرالله یهدی و یعصم«اشخاص شریف و فهمیده بدانند که محمد بسان موسی و مسیح پیامبر است همان نور آسمانی را که آن دو نفر در اختیار داشتند، او نیز دارد و تمام پیامبران به فرمان خداوند، مردم را راهنمائی و از گناه باز می‌دارند».تمنیتم ان تقتلوه و انما امانیکم هذی کاحلام نائم‌نبی اتاه الوحی من عند ربه و من قال لا، یقرع بها سن نادم سران قریش، تصور کرده‌اند که می‌توانند بر او دست بیابند در صورتی که آرزوئی را در سر می‌پرورانند، که کمتر از خوابهای آشفته نیست او پیامبر است. وحی از ناحیه خدا بر او نازل می‌گردد و کسی که بگوید نه، انگشت پشیمانی به دندان خواهد گرفت».الم تعلموا انا وجدنا محمداً رسولا کموسی خط فی اول الکتبو ان علیه فی العباد محبة ولا حیف فیمن خصه الله بالحب قریش آیا نمی‌دانید که ما او (محمد) را مانند موسی پیامبر یافته‌ایم و نام و نشان او در کتابهای آسمانی قید گردیده است، و بندگان خدا محبت مخصوص به وی دارند و نباید درباره کسی که خدا محبت او را در دلهائی به ودیعت گذارده ستم کرد».والله لن یصلوا الیک بجمعهم حتی اوسد فی التراب دفینافاصدع بامرک ما علیک غضاضة وابشر بذاک و قرمنک عیوناو دعوتنی و علمت انک ناصحی ولقد دعوت و کنت ثم امیناولقد علمت ان دین محمد (ص) من خیر ادیان البریه دینا«برادرزاده‌ام، هرگز قریش به تو دست نخواهند یافت، و تا آن روزی که لحد را بستر کنم، و در میان خاک بخوابم، دست از یاری تو برنخواهم داشت، به آنچه مأموری آشکار کن، ازهیچ چیز مترس، و بشارت ده، و چشمانی را روشن ساز، مرا به آئین خود خواندی و می‌دانم تو، پند ده من هستی، و در دعوت خود امین و درستکاری، حقا که کیش «محمد» از بهترین آئینها است.»او تؤمنوا بکتاب منزل عجیب علی نبی کموسی او کذی النون«یا اینکه ایمان، به قرآن سراپا شگفتی بیاورید که بر پیامبری مانند موسی و یونس نازل گردیده است».هر یک از این قطعات، قسمت کوچکی از قصائد مفصل و سراپا نغز ابوطالب است که ما به عنوان نمونه، برجسته‌های آنها را، که صریحاً ایمان او را به کیش برادرزاده‌اش می‌رساند انتخاب نمودیم.خلاصه سخن: هر یک از این اشعار در اثبات ایمان و اخلاص گوینده آنها کافی است و اگر گوینده این ابیات یک فرد خارج ازمحیط اغراض و تعصبات بود همگی بالاتفاق به ایمان و اسلام سراینده آن حکم می‌کردیم ولی از آنجا که سراینده آنها «ابوطالب» است و دستگاه تبلیغاتی سازمان‌های سیاسی اموی و عباسی پیوسته برضد آل ابوطالب کار می‌کردند، از این نظر گروهی، نخواسته‌اند یک چنین فضیلت و مزیتی را برای ابوطالب اثبات کنند.از طرفی وی، پدر علی است که دستگاههای تبلیغی خلفا برضد او پیوسته تبلیغ می‌کردند، زیرا اسلام و ایمان پدر وی، فضیلت بارزی درباره او حساب می‌شد در حالی که کفر و شرکت پدران دیگر خلفا موجب کسر شأن آنها بود.به هر حال، علیرغم تمام این سروده‌ها و گفتارها و کردارهای صادقانه، گروهی به تکفیر وی برخاسته، حتی به آن اکتفا نکرده و ادعا کرده‌اند که آیاتی درباره ابوطالب که حاکی از کفر او است، نازل شده است تو گویی جهان اسلام مشکلی جز ابوطالب نداشت و باید آیاتی درباره او فرود آید و یا پیامبر از جایگاه او در دوزخ سخن بگوید.

راه دوم برای اثبات ایمان او

اشاره

راه دوم، طرز رفتار او با پیامبر، و نحوه فداکاری و دفاع او از ساحت اقدس پیامبر است و هر کدام از آن خدمات می‌تواند آئینه فکر و روشنگر روحیات او باشد، زیرا:ابوطالب شخصیتی است که راضی نشد برادرزاده او دلشکسته شود، و علیرغم تمام موانع و نبود امکانات، زحمت بردن او را به شام همراه خود پذیرفت.پایه اعتقاد او به فرزند برادر، تا آن پایه است که او را همراه خود به مصلی برد و خدا را به مقام او قسم داد و باران رحمت طلبید.وی در راه حفظ پیامبر از پای ننشست و سه سال دربدری و زندگی در شکاف کوه و اعماق دره را، بر ریاست و سیادت مکه ترجیح داد، تا آنجا که این آوارگی سه ساله، او را فرسوده ساخت و مزاج خود را ازدست داد و چند روز پس از نقض محاصره اقتصادی که به خانه و زندگی برگشت، بدرود زندگی گفت.ایمان او به رسول خدا به قدری قرص و محکم بود، که راضی بود تمام فرزندان گرامی وی کشته شوند ولی او زنده بماند علی را در رختخواب وی می‌خوابانید، تا اگر سوء قصدی در کار باشد به وی اصابت نکند بالاتر از آن روزی حاضر شد که تمام سران قریش به عنوان انتقام کشته شوند، و طبعاً تمام قبیله بنی‌هاشم نیز کشته می‌شدند اینک شرح آن:سران قریش در خانه ابوطالب با حضور پیامبر انجمنی تشکیل دادند سخنانی میان آنان رد و بدل گردید، سران قریش بدون اینکه نتیجه‌ای از مصاحبه خود بگیرند از جای خود بلند شدند، در حالی که عقبهٔ بن ابی معیط، بلند بلند می گفت: او را به حال خود باقی بگذارید، پند و نصیحت سودی ندارد و باید او را ترور کرد و به زندگی وی خاتمه داد.ابوطالب از شنیدن این جمله، سخن ناراحت گردید ولی چه می‌توانست بکند، آنان به عنوان میهمان وارد خانه او شده بودند اتفاقاً رسول گرامی همان روز از خانه بیرون رفت و دیگر به خانه برنگشت طرف مغرب، عموهای آن حضرت به خانه وی سر زدند، اثری از او ندیدند ناگهان ابوطالب، متوجه گفتار قبلی «عقبه» گردید، و با خود گفت حتماً برادرزاده‌ام را ترور کرده‌اند و به زندگی او خاتمه داده‌اند.با خود فکر کرد که کار از کار گذشته، باید انتقام محمد را از فرعونهای مکه بگیرم تمام فرزندان هاشم و عبدالمطلب را به خانه خود دعوت کرد، دستور داد که هر کدام، سلاح برنده‌ای را زیر لباسهای خود پنهان کنند، و دسته جمعی وارد مسجد الحرام گردند، هر یک از آنها در کنار یکی از سران قریش بنشینند و هر موقع صدای ابوطالب بلند شد و گفت: «یا معشر قریش ابغی محمداً = ای سران قریش محمد را از شما می‌خواهم»، فوراً از جای خود برخیزند و هر کس شخصی را که در کنارش نشسته است ترور کند، تا به این وسیله جملگی به قتل برسند.ابوطالب عازم رفتن بود که ناگهان «زیدبن حارثه» وارد خانه شد، و آمادگی آنها را دید دهانش از تعجب بازماند، و گفت هیچ گزندی به پیامبر نرسیده، و حضرتش در خانه یکی از مسلمانان مشغول تبلیغ است این را گفت و بی‌درنگ دنبال پیامبر دوید، و حضرت را از تصمیم خطرناک ابوطالب آگاه ساخت پیامبر نیز برق آسا، خود را به خانه رساند چشم ابوطالب به قیافه جذاب و نمکین برادر زاده افتاد در حالی که اشک شوق از گوشه چشمان او سرازیر بود، رو به وی کرد و گفت: «این کنت یا ابن اخی اکنت فی خیر؟ برادرزاده‌ام کجا بودی؟ در این مدت شاد و خرم و دور از گزند بودی؟» پیامبر جواب عمو را داد و گفت: از کسی آزاری به من نرسیده است.«ابوطالب» تمام آن شب را به فکر فرو رفته بود، و با خود می اندیشید و می گفت: اگر امروز برادرزاده‌ام مورد هدف دشمن قرار نگرفت، ولی قریش تا او را نکشند آرام نخواهند گرفت صلاح در این دید که فردا پس از طلوع آفتاب موقع گرمی قریش، با جوانان بنی‌هاشم و عبدالمطلب، وارد مسجد گردد و آنها را از تصمیم دیروز خود آگاه سازد، شاید رعبی در دل آنها بیفتد و بعدها نقشه‌کشتن محمد را نشکند آفتاب مقداری بالا آمد، وقت آن شد که قریش از خانه‌ها به سوی محافل خود روانه شوند، هنوز مشغول سخن نشده بودند که قیافه ابوطالب از دور پیدا شد و دیدند جوانان دلاوری به دنبال او می آیند همه دست و پای خود را جمع کردند و منتظر

بودنـد که ابوطالب چه می خواهـد بگوید، و برای چه منظوری با این دسـته، وارد مسـجد الحرام شده است؟.ابوطالب در برابر محفل آنان ایسـتاد و گفت: دیروز محمد، ساعاتی از دیده‌های ما غائب گردید من تصور کردم که شـما به دنبال گفتار «عقبه» رفته، و او را به قتل رسانیده‌اید از این رو تصـمیم گرفته بودم با همین جوانان وارد مسجد الحرام شوم و به هر یک دستور داده بودم در کنار یکی از شـماها بنشیند و هر موقع صدای من بلند شد همگی بیدرنگ از جای برخیزند و با حربه‌های پنهانی خود، خون شما را بریزند ولی خوشـبختانه محمد را زنده یافتم و او را از گزند شما مصون دیدم، سپس به جوانان دلاور خود دستور داد، که سلاحهای پنهانی خود را بیرون آوردنـد، و گفتار خود را با این جمله پایان داد به خـدا قسم اگر او را می کشتید، احدی از شـما را زنده نمی گذاشـتم و تا آخرین نیرو بـا شـما می جنگیـدم و...شـما ای خواننـد گرامی، اگر صـفحات تاریـخ زنـدگی حضـرت ابوطالب را از نظر بگذرانیـد، ملاحظه خواهیـد نمود که وی چهل و دو سال تمام پیامبر را یاری نمود و بالاخص در ده سال اخیر زندگانی او، که مصادف با بعثت و دعوت آن حضـرت بود جانبازی و فـداکاری بیش از حـد در راه پیامبر از خود نشان داد یگانه عاملی که او را تا این حد اسـتوار و پـای برجـا ساخته بود، همان نیروی ایمان و عقیـده خالص او نسـبت به ساحت مقـدس پیامبر اسـلام بوده است، و اگر فـداکاری‌های فرزنـد عزیز او علی را، به خـدمات پـدر ضـمیمه کنید، حقیقت اشـعار یاد شده در زیر که ابن ابی الحدید، در این باره سـروده اسـت برای شما روشن می شود اینک ترجمه بخشی از آن اشعار:«هرگاه ابوطالب و فرزند او نبود، هرگز دین، قد، راست نمی کرد.وی در مکه پناه داد و حمایت کرد، و فرزند او در «یثرب» در گردابهای مرگ فرو رفت.

وصیت ابوطالب هنگام مرگ

وی هنگام مرگ به فرزنـدان خود چنین گفت: من «محمد» را به شـما توصـیه می‌کنم، زیرا او امین قریش و راسـتگوی عرب، و حائز تمام کمالات است آئینی آورده که دلها بـدان ایمان آورده، اما زبانها از ترس شـماتت به انکار آن برخاسـته است من اکنون می‌بینم که افتادگان و ضـعیفان عرب، به حمایت او برخاسـته و به او ایمان آورده‌اند، و محمد با کمک آنها بر شکسـتن صـفوف قریش قیام نموده است، سران قریش را خوار، خانه‌های آنان را ویران، و بی پناهان آنها را قوی و نیرومند و مصدر کار نموده است سپس گفتار خود را با جمله‌های زیر پایان داد:ای خویشاونـدان من، از دوسـتان و حامیان حزب او (اسـلام) گردیـد هر کسـی پیروی او را نمایـد، سعادتمنـد می‌گردد، هرگـاه اجـل مرا مهلت می‌داد، من حوادث روزگار را از او دفع می‌نمودم.ما شک نـداریم که وی در این آرزو راستگو بوده، زیرا خدمات و جانفشانیهای ده ساله او، گواه صدق گفتار او است چنانکه گواه صدق، وعده‌ای است که وی در آغاز بعثت به محمـد (ص) داد، زیرا روزی که پیامبر (ص) تمام اعمام و خویشاوندان خود را دور خود جمع کرد و آئین اسـلام را به آنها معروض داشت، ابوطالب به او گفت: برادرزاده‌ام قیام کن، تو والا مقامی حزب تو، از گرامی‌ترین حزبها است تو فرزنـد مرد بزرگی هستی، هرگاه زبانی تو را آزار دهد، زبانهای تیزی به دفاع از تو بر می‌خیزند، و شمشـیرهای برنده‌ای آنها را می‌رباید به خدا سوگند اعراب، مانند خضوع حیوان نسبت به مادرش، در پیشگاه تو خاضع خواهند شد.

آخرین راه

خوب است ایمـان و اخلاـص ابوطـالب را از نزدیکـان بی غرض او بپرسـیم زیرا، اهـل خـانه به درون خـانه و آنچه در آن می‌گـذرد داناترند.۱- وقتی علی خبر مرگ ابوطالب را به پیامبر داد، وی سـخت گریست و به علی دسـتور غسل و کفن صادر نمود، و از خـدا برای او طلب مغفرت نمـود.۲- امـام بـاقر می‌فرمایـد: ایمان ابوطالب، بر ایمان بسـیاری از مردم ترجیـح دارد و به امیر مؤمنان دسـتور می‌داد از طرف وی حـج بجا آورند.۳- امام صادق فرمود: حضـرت ابوطالب بسان اصـحاب کهف است، که در دل ایمان داشتند، و تظاهر به شرک می‌نمودند، از این جهت دو بار مأجور خواهند بود.

نظر دانشمندان شیعه

علما امامیه و زیدیه، به پیروی از اهل بیت همگی اتفاق دارند که: ابوطالب یکی از افراد برجسته اسلام بوده و روزی که جان از بدنش خارج گردید، دلی مالامال از ایمان و اخلاص به اسلام و مسلمانان داشت و در این باره کتابها و رساله‌های زیادی نوشته‌اند از اعصار گذشته تاکنون هیجده کتاب پیرامون ایمان ابوطالب به رشته تحریر درآمده است برای آگاهی بیشتر به کتاب «الغدیر» ج ۷ ص ۴۰۲ – ۴۰۴ چاپ نجف مراجعه بفرمائید.

بررسی حدیث ضحضاح

اشاره

برخی از نویسندگان مانند بخاری و مسلم، از راویانی چون: سفیان ابن سعید ثوری، عبدالملک ابن عمیر، و عبدالعزیز ابن محمد درآوردی، به پیامبر گرامی چنین نسبت داده‌اند:«وجدته فی غمرات من النارفاخرجته الی ضحضاح».«او (ابوطالب) را در انبوه آتش یافتم، پس وی را به ضحضاح (پایاب) منتقل نمودم».«لعله تنفعه شفاعتی یوم القیامه فیجعل فی ضحضاح من النار یبلغ کعبیه یغلی منه دماغه».«شاید که شفاعت من به او (ابوطالب) در رستاخیز سودی رساند پس در پایابی از آتش قرار گیرد که آتش بر، برآمدگی پاهای وی برسد به طوری که مغز او به جوش آید».گرچه انبوه روایات اسلامی یاد شده و دلائل روشنی که بیان گردید، بی‌پایگی «حدیث ضحضحاح» را اثبات می‌نماید، لکن به منظور روشن‌تر شدن مسأله در دو زمینه، به بررسی آن می‌پردازیم:

راویان حدیث ضحضاح

اشاره

چنانکه بیان گردید، راویان حدیث ضحضحاح عبارتنداز: سفیان ابن سعید ثوری، عبدالملک ابن عمیر، عبدالعزیز ابن محمد درآوردی که ما با استناد به سخنان دانشمندان علم رجال (از اهل سنت) (که احوال محدثان را بیان می‌نمایند)، وضعیت آنان را مورد تحقیق قرار می‌دهیم:

سفیان ابن سعید ثوری

ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان ذهنی – یکی از دانشمندان رجال اهل سنت – پیرامون سفیان ثوری، چنین می‌گوید:«کان یدلس عن الضعفاء = سفیان ثوری چنین بود که احادیث جعلی را از راویان ضعیف، حکایت می‌نمود.»این سخن گواه روشنگری است بروجود تدلیس در روایات سفیان ثوری به طوری که احادیث وی را از درجه اعتبار ساقط می‌کند.

عبدالملک ابن عمیر

ذهبی، در مورد وی، چنین می‌گوید:«طال عمره وسأ حفظه، قال ابوحاتم لیس بحافظ، تغیر حفظه و قال احمد ضعف یغلط و قال ابن معین: مخلط، و قال ابن خراش: کان شعبی لا یرضاه و ذکر الکوسج عن احمد انه ضعیف جدا».«توان حفظ و نگهداری حدیث را نداشت و نیروی حافظه وی نیز، دگرگون گردید احمد ابن حنبل می‌گوید: او ضعیف و پر غلط می‌باشد، ابن معین می‌گوید: وی

احادیث نادرست را با روایات صحیح، درهم آمیخته است. ابن خراش می گوید: شعبی نیز به وی رضایت نداده است کوسج نیز از احمد ابن حنبل حکایت نموده که وی را به شدت تضعیف کرده است».از مجموع این سخنان استفاده می‌شود که عبدالملک ابن عمیر، دارای صفات یادشده در زیر بوده است:۱- بی حافظه و فراموشکار.۲- ضعیف (در اصطلاح رجال) یعنی کسی که نمی توان به روایت وی اعتماد نمود.۳- پر غلط (کسی که روایات نادرست را با روایات صحیح، مخلوط می‌نماید).۴- مخلط.روشن است که هر یک از صفات یاد شده، به تنهائی بر بی‌پایگی احادیث عبدالملک ابن عمیر، گواهی می‌دهد در حالی که تمام این نقاط در وی گرد آمده است.

عبدالعزیز ابن محمد درآوردی

دانشمندان علم رجال از اهل سنت وی را نیز فراموشکار و بی‌حافظه دانسته‌اند که نمی‌توان به روایات او استدلال کرد.احمد بن حنبل، پیرامون او، چنین می گوید:«اذا حدث من حفظه جأببواطیل».«هر گاه از حفظ، حدیث یا روایت نماید، سخنان بی‌پایه و نامربوط ارائه می‌دهد».ابو حاتم نیز درباره وی می گوید:«لا یحتج به = به سخن وی نمی‌توان استدلال کرد». (همان منبع).ابو زارعه نیز او را «سیئی الحفظ = یعنی بد حافظه، معرفی نموده است. (مدرک سابق).از مجموع آنچه بیان گردید، به روشنی معلوم می‌شود که روایان اصلی حدیث ضحضاح، در نهایت ضعف بوده و هرگز نمی‌توان به احادیث آنان، اعتماد نمود.

متن حدیث ضحضاح، با کتاب و سنت، مخالف است

در حدیث یاد شده به رسول خدا چنین نسبت داده‌اند که آن حضرت ابوطالب را از انبوه آتش دوزخ، به پایابی از آتش منتقل نموده و بدین سان، موجب تخفیف عذاب وی گردید، و یا آرزو نموده که تا روز رستاخیز از وی شفاعت نماید. در حالی که قرآن مجید و سنت پیامبر گرامی (ص) تخفیف عذاب کافران و شفاعت شخص دیگری از آنان را نفی می‌نماید بنابراین، اگر ابوطالب کافر بود، هرگز پیامبر (ص) نمی‌توانست موجب تخفیف عذاب وی گردد و یا برای او آرزوی شفاعت نماید و بدین سان بی‌پایگی محتوای حدیث ضحضاح نیز، به ثبوت می‌رسد.اینک دلائل روشن این مسأله را در پرتو کتاب و سنت، از نظر شما می گذارنیم:الف – قرآن کریم در این زمینه چنین می‌فرماید:«والذین کفروا لهم نارجهنم لا یقضی علیهم فیموتوا ولا یخفف عنهم من عذابها کذلک نجزی کل کفور».«آتش دوزخ برای کافران است نه مرگ آنان فرا می‌رسد که بمیرند و نه عذاب آنان تخفیف داده می‌شود ما کافران را این چنین، کیفر می‌دهیم».ب – سنت پیامبر (ص) نیز شفاعت برای کافران را نفی می کند که به عنوان نمونه به برخی از این احادیث، اشاره می‌نمائیم:۱- ابوذر غفاری از پیامبر گرامی (ص) چنین روایت می کند:«اعطیت الشفاعه و هی نائله من امتی من لا یشرک بالله شیئا».«به من شفاعت عطا گردید و آن برای کسانی از امت من است که به خدا مشرک نباشند».۲- ابوهریره نیز از رسول خدا (ص) چنین روایت می کند:«و شفاعتی لمن شهدان لا اله الا الله مخلصا و ان محمداً رسول الله یصدق لسانه و قلبه و قلبه لسانه».«شفاعت من برای کسی است که با اخلاص به یگانگی خدا گواهی دهد و بگوید: اشهد ان لا اله الا الله و به رسالت پیامبر (ص) نیز شهادت دهد و بگوید اشهد ان محمداً رسول الله (ص) به طوری که سخن او با ایمان قلبی وی هماهنگ باشد».آیات و روایت یاد شده به روشنی بی پایگی متن حدیث ضحضاح را به ثبوت می‌رسانند.

نتیجه

در پرتو آنچه گذشت، معلوم گردید که حدیث ضحضاح، از نظر سند و از جهت متن و محتوا، هیچ پایه و اساس ندارد و نمی توان

بـدان اسـتدلال نمود و بـدین سـان اسـتوارترین دژی که دشـمنان ابوطـالب به منظور مخـدوش ساختن ایمان نیرومنـد ابوطالب به آن پناهنده می‌شدن فرو می‌ریزد.

ایمان والدین پیامبر

دلائل روشن تاریخی ما را به ایمان نیاکان و عموی پیامبر حضـرت ابوطالب (ع) رهبری نمود، اکنون وقت آن رسیده است که ایمان پدر و مادر پیامبر (ص) را مورد بررسـی قرار دهیم.نظریه مشـهور در میان علما اسـلام مانند «امامیه و زیدیه» و محققان اهل سنت این است که «والـدین» پیامبر (ص) بر خط توحیـد بودند و آنی از آن منحرف نشده‌اند از آنجا که تاریخ از زندگانی هر دو کمتر ضـبط کرده است از این جهت، منکران ایمـان آنـان کوچـک‌ترین دلیلی در دست ندارنـد، در حـالی که برای اثبـات ایمان آنان قرائنی در دست هیت که اینـک به ترتیب می‌نگاریم:۱- روزی «فـاطمه خثعمی» خـود را بر «عبـدالله» عرضه کرد او در پاسـخ درخواست او دو شعر انشأ کرد که از تقلیـد او به عفت و پاکـدامنی، کاملاًـ حکـایت می‌کنـد و چنین گفت:امـا الحرام فالممـات دونه والحـل لاـ حل فاستبینهیحمی الکریم عرضه و دینه فکیف بالامر الذی تبغینه مرگ بهتر از اجابت به درخواست حرام است، درخواست حلالی وجود نـدارد که در آن بررسـی کنم، مرد کریم آبرو و دین خـود را حفـظ می‌کنـد، چگونه خود را به درخواست تو آلوده کنم».۲- پیامبر گرامی در سـخنان خود می‌فرمایـد: «لم ازل انقـل من اصـلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات = من پیوسـته از صـلب پـدران طاهر، به رحمهای مادران پاک منتقل می‌شدم. مقصود از طهارت در این حدیث تنها پاکیزگی از اعمال زشت نیست، بلکه معنی وسیعی دارد که پاکیزگی از شرک و بت پرستی را نیز دربر می‌گیرد.۳- درباره ایمان مادر پیامبر «آمنه» کافی است بدانیم که از نبوت فرزند خود کاملاً آگاه بود، در سـفری که برای دیـدن بسـتگان خود به مـدینه رفته بود، و پیامبر را نیز همراه داشت، پیوسـته می‌دیـد که «احبار» یهود مدینه از نبوت فرزند او خبر می‌دهند و او از ترس گزند آنان فوراً مدینه را به عزم مکه ترک گفت و در نیمه راه در نقطه‌ای به نام «ابوأ» درگـذشت و به هنگام احتضار دیدگان خود را باز کرد، و به صورت فرزند خود نگریست و این دو بیت را سـرود:ان صـح ما ابصرت فی المنام فانت مبعوث الی الانامفا لله انهاک عن الاصنام ان لا توالیها مع الاقوام اگر آنچه در رؤیا دیده‌ام صحیح و پا برجا باشد تو برانگیخته شده جهانیان هستی خدا ترا از گرایش به بت باز داشته تا مانند دیگران به ولایت آنها معتقد نباشی».آنگاه آخرین جمله‌های او این بود «کل حی میت، و کل جدیـد بال، و کل کبیر یفنی، و انا میته و ذکری باق و ولـدت طهرا».«هر زنده‌ای می‌میرد، هر تازه‌ای کهنه می‌شود، هر بزرگی، فناپذیر است و من می‌میرم و یاد من جاودان است و بر آئین پاک متولد شدم».زرقانی در شـرح مواهب از جلال الـدین سیوطی نقل می‌کند که او پس از نقل این قسـمت می‌گوید این اعترافها حاکی است که او یکتا پرست بوده زیرا از آئین ابراهیم نـام برده و از رسـالت فرزنـد خود بشـارت داده است.شـیخ مفیـد که بیانگر عقائـد امامیه است می‌گویـد: علمای امـامیه اتفـاق نظر دارنـد که نیاکـان پیامبر (ص) از آدم تا عبـدالله همگی مؤمن و موحـد بودنـد و در این مورد با آیات قرآن و اخبار استدلال نموده‌اند و خود پیامبر فرمود: من پیوسته از صلب پدران پاک به رحمهای مادران پاکیزه منتقل می‌شدم تا دیده به این جهان گشودم سپس می‌افزایـد: آمنه بنت وهب بر خـط توحیـد بود و او در زمره مؤمنان محشور می‌شود.۴- ابن کثیر در کتاب «البـدایه و النهـایه» روایـات فراوانی را گردآورده کـه همگی از ایمـان و توحیــد «والـدین» پیـامبر (ص) حکـایت می‌کنـد کـه مـا برخی را نقل می‌کنیم:روزی پیامبر در یکی از خطابه‌های خود چنین گفت: «من محمد بن عبدالله هسـتم هر موقع مردم دو دسـته می‌شدند خدا مرا در جانب بهترین آنان قرار می‌داد تا اینکه از ابوین خود متولد شدم و هرگز دامنم به پلیدیهای جاهلیت آلوده نشد و از آدم تا برسید به والدینم، میوه ازدواج هسـتم، نه عمل زشت از این جهت بهترین شـما هستم از نظر پدر».۵- عائشه می‌گویـد: پیامبر از جبرئیل نقل کرد کـه او گفـت، شــرق و غرب را زیر و رو کردم، بهـتر از «محمـد» ندیـدم. قـبیله‌ای بهـتر از بنی هـاشم پیـدا نکردم، و مقصـود از «بهترین» همان ثبات در خط توحید و حفظ سنتهای ابراهیمی است.۶- شکی نیست که ابراهیم درباره فرزند خود چنین دعا کرد...را

به صورت یک اصل ثابت در نسل او باقی بدار. چنانکه می‌فرماید: «وجعلها کلمهٔ باقیهٔ فی عقبه».دعای ابراهیم هر چند شعاع گسترده‌ای دارد ولی نیاکان پیامبر قدر مسلم آن است اگر دعای ابراهیم درباره فرزندان خود به هدف اجابت رسیده و توحید به عنوان یک اصل ثابت در «نسل» او باقی مانده است. قطعاً نیاکان پیامبر مصداق مسلم آن بوده‌اند.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبِيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹